

مسأله مهم دیگر این که دولت باید به سمت تمرکززدایی و تفویض اختیار بیشتر حرکت کند. در نهایت این مردمند که تعیین می‌کنند چه سیستم سیاسی باید حکومت کند و در این زمینه هم باید به صورت دو طرفه بین دولت و مردم اعتماد به وجود بیاید.

نتیجه گیری بحث من این است که مطابق رویکرد انسان‌شناسی فرهنگی باید نگاه به شهر نهادینه شود. با عینیت بخشیدن به حکومت‌های محلی از جمله با تقویت شهرداری‌ها می‌توانیم بسیاری از مشکلات بیماری‌زا را از نزدیک پیدا کنیم و به درمان آنها پردازیم.

البته در این راه نباید از روش‌های بیرونی یعنی از یافته‌های خارج از کشور را برای شناسایی مشکلات استفاده کنیم، بلکه باید از نزدیک به مطالعه وضعیت داخلی پردازیم و با این کار بیماری‌ها و نقاط آسیب‌پذیر را پیدا کنیم.

بررسی نقش اخلاق در فقه و حقوق (۱) و (۲)

سید محمود موسوی بجنوردی

اطلاعات: ش ۲۳۴۳۹ - ۲۳۴۳۰، ۱۲ و ۱۱/۸۵/۸۵

رابطه فقه و اخلاق

فقه و اخلاق از جهات متفاوت (مانند: موضوع، قلمرو، هدف، ضمانت اجرا، مبادی و...) با هم اختلاف دارند. قلمرو فقه به مراتب از اخلاق وسیعتر است، زیرا فقه تکالیف افراد را در ابعاد عبادی، اجتماعی، فردی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، جنایی و... بیان می‌کند. ولی اخلاق، رفتار و اعمال فرد را فقط از لحاظ اتصاف آن به صفات خوب و بد یا فضیلت و رذیلت مورد بحث قرار می‌دهد. موضوع هر دو، رفتار انسان است. فقه، رفتاری را مورد توجه قرار می‌دهد که برای انجام یا ترک آن دستوری رسیده باشد. این رفتار، حتی اگر یک بار هم انجام شود، از لحاظ فقهی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ولی در اخلاق، رفتاری مورد توجه است که بار ارزشی داشته باشد. علم فقه بررسی بعد عبادی و حقوقی موضوع را بر عهده دارد، ولی علم اخلاق به جنبه ارزشی آن می‌پردازد. بین هدف اخلاقی و فقهی نیز تفاوت وجود دارد. هدف و غایت در فقه علاوه بر پرورش و سازندگی فرد و روحیات او، سامان بخشیدن جامعه و ثواب و عقاب اخروی است. در حالی که هدف در اخلاق، اصلاح معایب شخص و جامعه است و توجهی به ثواب و عقاب اخروی ندارد. به عبارت دیگر، در فقه ثواب و عقاب و در اخلاق، تشویق و مؤاخذه مطرح است. آداب مستحبی از نظر فقه هیچ گونه الزامی ندارد ولی این آداب در اخلاق و در تهذیب نفس نوعی بایستگی را در پی دارند. مبادی و تعالیم فقه جز از طریق وحی الاهی پدید نمی‌آید، اما ارزش‌ها و مبادی اخلاق هم به وحی الاهی متکی است و هم به فطرت پاک و گوهر انسان، تا آنجا که برخی اخلاق را از آن طبیعت بشر می‌دانند.

قوانین حقوقی فقه ضمانت اجرایی مادی و اجتماعی دارند، یعنی حاکم شرع با توسل به وسایلی می‌تواند افراد جامعه را وادار به تکالیف حقوقی خود کند، ولی قوانین اخلاقی ضمان اجرایی مادی و اجتماعی ندارند؛ بلکه ضمانت اجرایی درونی و مذهبی دارند و... ولی با این همه، تمایز بین این دو مانع از ارتباط ژرف بین آنها نیست و شباهت‌هایی بین این دو علم وجود دارد که نشان از تأثیر اخلاق بر فقه و نوعی ارتباط و پیوستگی بین آن دو دارد، نه وحدت و عدم تمایز بین آن دو. این شباهت‌ها عبارتند از:

۱. فقه و اخلاق هر دو جزء حوزه حکمت عملی محسوب می‌شوند.
۲. نیت که یک امر درونی است، در اخلاق اصالت دارد و در فقه از ارکان عمل محسوب می‌شود.

۳. همان‌گونه که منشأ الزام در احکام و قوانین شرعی، وحی الاهی و بیان شرعی است، منشأ الزام در احکام و قوانین اخلاقی نیز می‌تواند بیان شرع و وحی الاهی باشد.

۴. همان‌گونه که موضوع فقه، رفتار و اعمال انسان و غایت آن، اصلاح فرد و جامعه است، موضوع اخلاق نیز رفتار و اعمال انسان و غایت آن اصلاح فرد و جامعه می‌تواند باشد.
۵. فقه و اخلاق در احکام پنجگانه واجب، حرام، اباحه، کراهت و استحباب با هم شباهت دارند؛ یعنی احکام اخلاقی همانند احکام فقهی پنجگانه است.

۶. اخلاق و فقه در اعتباری بودن مفاهیم، هم در ناحیه موضوعات و هم در ناحیه محمولات با هم شباهت دارند؛ یعنی مفاهیم فقهی و اخلاقی از قبیل ماهوی، منطقی نیستند بلکه اعتباری و فلسفی هستند.

بین قاعده اخلاقی و قاعده حقوقی از حیث ماهیت و مقصد و نتیجه تفاوتی نیست؛ زیرا حقوق برای فعلیت دادن به عدالت است و عدالت نیز یک مفهوم اخلاقی است. به‌طور خلاصه، پیرامون قلمرو حقوق و اخلاق چنین می‌توان گفت:

۱. بیشتر قواعد حقوقی، قواعد اخلاقی نیز محسوب می‌شوند. مثل قواعد و مقرراتی که تجاوز به جان و مال و ناموس را جرم می‌شمارند و نیز قاعده وفای به عهد و عدم جواز دارا شدن غیر عادلانه.

۲. برخی از قواعد اخلاقی را قانون به‌طور مطلق دربر نمی‌گیرد، ولی در بعضی از صورت‌های خاص، آن‌را شامل می‌شود.

۳. برخی از قواعد حقوقی وجود دارد که گاه تصور می‌شود هیچ‌گونه ارتباطی با اخلاق ندارند، مانند مقررات حمل و نقل یا برخی از مقررات مربوط به آیین دادرسی. شاید علت این تصور آن است که خود این مقررات نه نیک تلقی می‌شوند و نه بد، تنها قانون‌گذار برای جلوگیری از اختلال نظم اجتماعی آنها را وضع می‌کند. ولی می‌توان گفت که این دسته از مقررات نیز هر چند به ظاهر ارتباطی با اخلاق ندارند، قواعد اخلاقی نیز محسوب می‌شوند؛

زیرا نتیجه آنها خیر، سعادت و منفعت عمومی است و تحقق منفعت عمومی جزء قواعد اخلاقی است.

۴. برخی از مقررات قانونی نیز به ظاهر مغایر با اخلاق به نظر می‌رسند، مثل مقررات مربوط به مرور زمان در دعاوی مدنی یا کیفری و قواعدی که کتابت را در اثبات تصرفات قانونی ضروری می‌شناسد و در غیراین صورت حقی ضایع می‌شود.

تأثیر اخلاق بر فقه

با وجود این که دو علم اخلاق و فقه در مقام تعریف هیچ رابطه‌ای با هم ندارند، ولی در مقام تحقق خارجی اخلاق بر فقه تأثیر گذاشته است و رد پای عناصر اخلاقی و عرفانی را می‌توان در فقه شیعه و در ابواب مختلف مشاهده کرد. شاید از جمله عواملی که می‌توان در این زمینه مؤثر دانست، اشتراک علم فقه و علم اخلاق اسلامی در محدوده منابع است؛ چرا که کتاب و سنت که دو منبع اصلی فقه اسلامی است، از جمله منابع اصلی اخلاقی دینی (اسلامی) نیز می‌باشد که همین اشتراک منابع، باعث شده است که در موارد بسیاری به دلیل ارتباط وسیع علم فقه و اخلاق در این زمینه این دو در یکدیگر تأثیر فراوانی داشته باشند. این تأثیر را در احکام گوناگون فقهی می‌توان مشاهده کرد.

وظیفه اخلاقی مبنی بر این که نباید بی‌جهت به دیگری ضرر رسانید، (لاضرر و لاضرار فی الاسلام) بنیاد قاعده مسؤلیت مدنی است. یکی از ارکان و عناصر سازنده جرم که سبب تحمل کیفری می‌شود، رکن معنوی آن است. رکن معنوی جرم به نیت و قصد ارتکاب آگاهانه با یک بزه پیوند دارد. هر کجا اثبات گردد که شخصی در ارتکاب بزه سوء نیت و عمد نداشته است، قاضی حکم به برائت و بی‌گناهی او می‌دهد. در کتب فقهی تقسیم قتل به عمد، شبه عمد و خطا نیز بر اساس وجود یا عدم وجود عنصر معنوی سنجیده می‌شود. علاوه بر این قاضی می‌تواند با نگاه و توجه به اوضاع فردی و اجتماعی متهم و ندامت وی از ارتکاب بزه و تأثیر آن در آینده‌سازی خود و خانواده و بستگانش کیفر او را تخفیف داده یا معلق سازد، که این خود بازتاب دیگر اخلاق در فقه و حقوق است. در بخش عبادات نیز باید گفت که زکات یکی از احکام اسلامی است یک نوع ضریب نصاب‌های معین از دارایی است که می‌باید از پاکیزه‌ترین قسمت مال پرداخت گردد و شکی نیست که دل برداشتن از مال دنیا کاری بس دشوار است و با خوی «بخل» که در طبیعت اغلب اشخاص وجود دارد، بسی ناسازگار می‌باشد. از این جهت شارع اسلام برای جایگزین ساختن این حکم در اعماق قلوب با لطیف‌ترین و جویی به زمینه سازی پرداخته و با بیانی نافذ، افکار را برای پذیرش حکم آماده ساخته است.

در حقوق اسلام، اخلاق کلاً وارد قلمرو فقه شده است. زیرا هر فعلی که اجرای آن، مزیتی داشته باشد داخل قلمرو مندوبات می‌شود و اجرای آن فعل، پاداش نیک دارد و هر فعل که ترک آن، رجحان داشته باشد، وارد قلمرو مکروهات شده و ترک آن نیز همان پاداش را دارد.

به این ترتیب، حقوق اسلامی هیچ وقت از اخلاق جدا نیست تا آنجا که در هر بحث، پیش از ورود به آن از مستحبات و مکروهات آن سخن می‌گویند. به این ترتیب می‌بینید که هدف حقوق اسلام این است که در ضمن مباحث حقوقی ارزش‌های اخلاقی را بین مردم استوار سازد. هر جا سخن از حق و تکلیف به میان می‌آید هم اخلاق مطرح و هم احکام و قواعد فقهی و به تبع آن حقوق اسلامی که منشأ آن فقه اسلامی است. اخلاق و حقوق در واقع دو عامل محدودکننده و بازدارنده رفتار انسان می‌باشند، ولی این اخلاق است که در جهت دادن به حقوق، ایفای نقش می‌کند. پس می‌توان ادعا کرد که اگر نیروهای بازدارنده و دارنده اخلاقی سبب عمل به تکلیف و منع تخلف از آن را در انسان به وجود نیاورد، هیچ نیرویی حتی احکام و قواعد فقهی و حقوقی نمی‌تواند این مهم را فراهم کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی